

سماع و در گذشته است و بعد از سترى در وقت سماع سرت پيشه كه بره
 فرجه سماع نه كرد اما درين احوال منصف سطلوب است ابو عثمان مغزى ميگويد من در احوال
 و لم يسمع صوت الطير و صرير الباب و تصفيق اليراع فهو مفر و مدعى و احوال
 مختلفه چون در خيسته سماع و در وقت آن نغت سماع و كرايهت آن و استجاب آن و استجاب
 آن كه سماع سماع در روى يابد در روضه طيبى مذکور است اگر كسى را حاجت باشد از حاجت طلب
 بايد داشت و مسعوديك قدس الله سره ميگويد كه جماعه اهل تصوف برين مقررند كه سماع بر دو قسم است
 يكى شرط علم و محو فن شرط صاحبه العلمى الاسامى و الصفات و ملاحظتها عذره و الا واقع فى الكفر
 و عليه حرام و هو السمع اعلى دوم بشرط حال فن شرط صاحبه ان محو من آثار البشرى و ملاحظتها
 عذره سماع و يشهد من بسبع ليس كسلسه و هو السمع البصير و برين جمله سري غامض درود
 يافته است بغير صاف طلب بآمد نمود حاصل الامر لازم سماع عشق است و صاحب او اهل
 تلوين است و اهل معرفت را كه صاحب تكين است با او احتياج و افتقار كمى باشد و حضرت
 شيخ محى الدين بن عربى ميگويد كه بزرگى ميگفتى اگر در سماع رود بر اساس و براس باز كرد و سماع
 نه مال و عليه او شود پس است او را اين فائده از سماع و حضرت شيخ اشينج ميگويد كه بر مرشد
 لازم است كه صورت سماع كه مشابهت يابد و در ترك دهد و حجة الاسلام ميگويد كه چون كسى
 سماع را طاعت كند و سماع عادت او كرد و نزد صوفيان هم مرد و الشهادة باشد و حضرت
 جنيد در آخر عمر سماع نه كردى تخفى از و سوال كرد كه بوجوب ترك سماع چيست گفت مع من يني
 سماع ما كه دارم و اين آيت بخواند و ترى الجبال تحسبها عاده و هي تمر السحاب و حضرت شيخ
 ما كه خدا شد و در زين بود گفتى كه سماع مقيد نماير و تقنى نباشد بلكه هميشه دل او از حق سبحانه و
 سماع هر طلام و حقائق و استماع لطائف مترنمى باشد و آنكه چنين نباشد نزد اهل حق جرمى
 نباشد الله سبحانه تعالى سيفر ما يدا و اذ اسمو انا انزل الى الرسول ترى اعينهم نقيض من الدم ما
 عرفوا من الحق و غير عليه بصلوة و السلام ميگويد حسوا القرآن باصواتكم و در جاي ديگر ميگويد

سماع و در گذشته است و بعد از سترى در وقت سماع سرت پيشه كه بره
 فرجه سماع نه كرد اما درين احوال منصف سطلوب است ابو عثمان مغزى ميگويد من در احوال
 و لم يسمع صوت الطير و صرير الباب و تصفيق اليراع فهو مفر و مدعى و احوال
 مختلفه چون در خيسته سماع و در وقت آن نغت سماع و كرايهت آن و استجاب آن و استجاب
 آن كه سماع سماع در روى يابد در روضه طيبى مذکور است اگر كسى را حاجت باشد از حاجت طلب
 بايد داشت و مسعوديك قدس الله سره ميگويد كه جماعه اهل تصوف برين مقررند كه سماع بر دو قسم است
 يكى شرط علم و محو فن شرط صاحبه العلمى الاسامى و الصفات و ملاحظتها عذره و الا واقع فى الكفر
 و عليه حرام و هو السمع اعلى دوم بشرط حال فن شرط صاحبه ان محو من آثار البشرى و ملاحظتها
 عذره سماع و يشهد من بسبع ليس كسلسه و هو السمع البصير و برين جمله سري غامض درود
 يافته است بغير صاف طلب بآمد نمود حاصل الامر لازم سماع عشق است و صاحب او اهل
 تلوين است و اهل معرفت را كه صاحب تكين است با او احتياج و افتقار كمى باشد و حضرت
 شيخ محى الدين بن عربى ميگويد كه بزرگى ميگفتى اگر در سماع رود بر اساس و براس باز كرد و سماع
 نه مال و عليه او شود پس است او را اين فائده از سماع و حضرت شيخ اشينج ميگويد كه بر مرشد
 لازم است كه صورت سماع كه مشابهت يابد و در ترك دهد و حجة الاسلام ميگويد كه چون كسى
 سماع را طاعت كند و سماع عادت او كرد و نزد صوفيان هم مرد و الشهادة باشد و حضرت
 جنيد در آخر عمر سماع نه كردى تخفى از و سوال كرد كه بوجوب ترك سماع چيست گفت مع من يني
 سماع ما كه دارم و اين آيت بخواند و ترى الجبال تحسبها عاده و هي تمر السحاب و حضرت شيخ
 ما كه خدا شد و در زين بود گفتى كه سماع مقيد نماير و تقنى نباشد بلكه هميشه دل او از حق سبحانه و
 سماع هر طلام و حقائق و استماع لطائف مترنمى باشد و آنكه چنين نباشد نزد اهل حق جرمى
 نباشد الله سبحانه تعالى سيفر ما يدا و اذ اسمو انا انزل الى الرسول ترى اعينهم نقيض من الدم ما
 عرفوا من الحق و غير عليه بصلوة و السلام ميگويد حسوا القرآن باصواتكم و در جاي ديگر ميگويد

این سخن را در این طریقی تا چشمی از حضرت جبرئیل در باب توحید سوال کرد و گفت از مصلحت
 شریفه ام **ح** معنی لے معنی قلبی و غیبی که خفا و در کنه است با کلامی است با کلامی است
 گوش هر حیوان و جمیع اینها در سلسله حکمت مزل از نجات میجی که نبوده است و کور بوده اند
 و جمله مزایر و جنس قوال و ملک و حشم با اعتبار دو ال از بعد یعنی خطوط و عقود و اشارات و نصب و
 جمیع این علوم نقلیه و عقلیه و گاه گاه با وجود نظیر اتم انسان کامل که از حق بحق شنود و بے غیر
 و غیرت **الوظائف** عابد اگر در روز خورشید پانصد بار و بروایتی هر روز صد بار بگوید
 دوران زمین سخن نکوند هر دعا که مستجاب شود در راه را لازم است که در هر چه شنود از
 کلام و حدیث عبرت پذیر و یعنی آنچه از محبت و نیاد در دل جائے گرفته باشد ترک او گیرد و ان فی
 ذلک لذکری لمن کان له قلب اذقی اسع و هو شهید **واعی** نصاب... ع... زکوة...
 ع... ۱۹۹... فصل... دور مد در ۹۹ نام ۹۹ بار بزدل... ع... ختم... ۲۰۰ طریق و توفیق
 پیشتر مبین شده است **عاشق** همیشه باصوات حسنه و نعمات موزون و متعلق می باشد
 و بگریه نوزه از سر آید و هر چه شنود می باید که بدان منصف شود و در زمین سماع حرکات جوارحی
 و قلبی خود را مضبوط دارد تا حرکت بیغریقی نه انجامد هر یک زمین نقوم نقد وقت او کرد و لوله
 عینی غنچه **پاشی** سخی که بحق باز شود حق شنود با باطل جو رسد در نظر اهل شهود
 هر چه بود شا به مطلق شنود با حق حق بود او اگر چه زنا حق شنود **مخلاق** را
 در هر دو حالت کلمات خود غیر خود آلات سماع حق بود و کلمات الهی العلیا و الله عزیز
 حکیم عن معانی سواد گردد و هر چه از مرتبه الوهیه نامرکز خاک هر جا که آواز شنود شنود
 آواز و گوینده خورایا **محقق** از مرتبه تعیین اول نامرکز اسفل هر جا که اثر سماع شنود با حرکات
 موزون و ناموزون در نظر آید یا خوراج سخن اصوات و نعمات سرانجامین فاعل و منفعل و فعل و انشاء
 خود را دادند و بعد عنصری خویش یکی از جمله خلفاء خود شناسد که ذک الکمال الکلیه نسبت الالهی
 طریق اول که فکر با فکر است طریق ثانی که عین ملاحظه معانی است و طریق سیم که نما با صدا هر چه

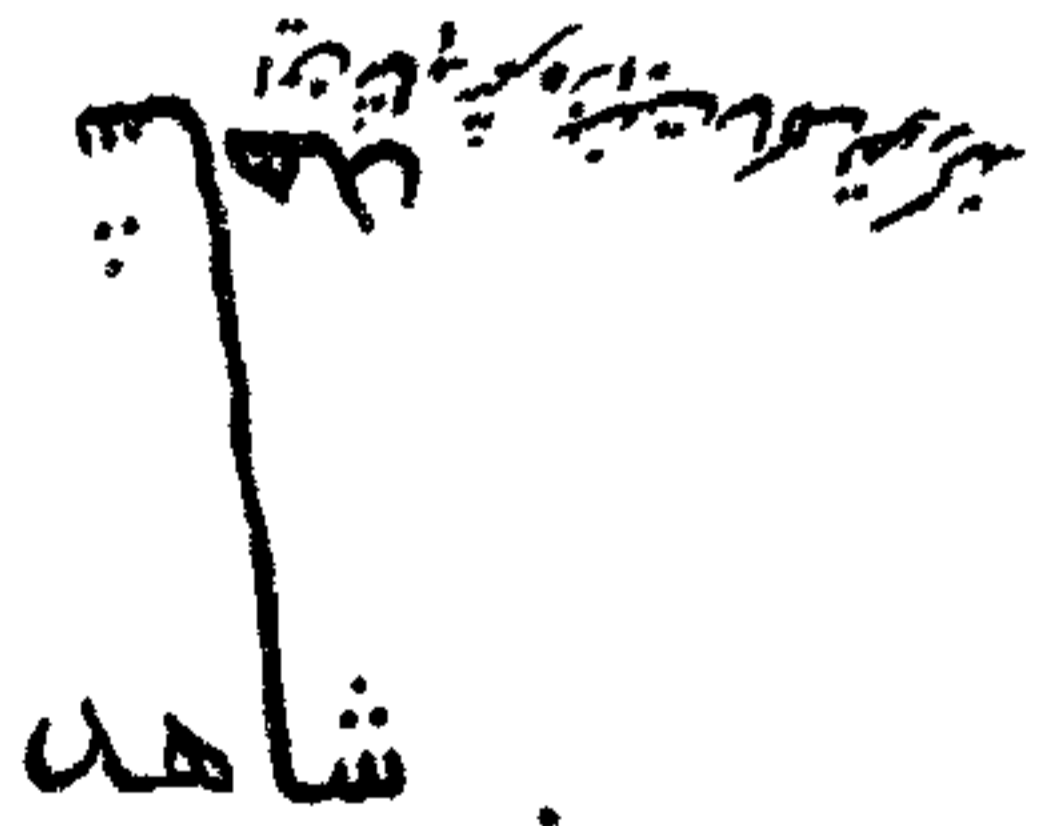
این سخن را در این طریقی تا چشمی از حضرت جبرئیل در باب توحید سوال کرد و گفت از مصلحت
 شریفه ام معنی لے معنی قلبی و غیبی که خفا و در کنه است با کلامی است با کلامی است
 گوش هر حیوان و جمیع اینها در سلسله حکمت مزل از نجات میجی که نبوده است و کور بوده اند
 و جمله مزایر و جنس قوال و ملک و حشم با اعتبار دو ال از بعد یعنی خطوط و عقود و اشارات و نصب و
 جمیع این علوم نقلیه و عقلیه و گاه گاه با وجود نظیر اتم انسان کامل که از حق بحق شنود و بے غیر
 و غیرت **الوظائف** عابد اگر در روز خورشید پانصد بار و بروایتی هر روز صد بار بگوید
 دوران زمین سخن نکوند هر دعا که مستجاب شود در راه را لازم است که در هر چه شنود از
 کلام و حدیث عبرت پذیر و یعنی آنچه از محبت و نیاد در دل جائے گرفته باشد ترک او گیرد و ان فی
 ذلک لذکری لمن کان له قلب اذقی اسع و هو شهید **واعی** نصاب... ع... زکوة...
 ع... ۱۹۹... فصل... دور مد در ۹۹ نام ۹۹ بار بزدل... ع... ختم... ۲۰۰ طریق و توفیق
 پیشتر مبین شده است **عاشق** همیشه باصوات حسنه و نعمات موزون و متعلق می باشد
 و بگریه نوزه از سر آید و هر چه شنود می باید که بدان منصف شود و در زمین سماع حرکات جوارحی
 و قلبی خود را مضبوط دارد تا حرکت بیغریقی نه انجامد هر یک زمین نقوم نقد وقت او کرد و لوله
 عینی غنچه **پاشی** سخی که بحق باز شود حق شنود با باطل جو رسد در نظر اهل شهود
 هر چه بود شا به مطلق شنود با حق حق بود او اگر چه زنا حق شنود **مخلاق** را
 در هر دو حالت کلمات خود غیر خود آلات سماع حق بود و کلمات الهی العلیا و الله عزیز
 حکیم عن معانی سواد گردد و هر چه از مرتبه الوهیه نامرکز خاک هر جا که آواز شنود شنود
 آواز و گوینده خورایا **محقق** از مرتبه تعیین اول نامرکز اسفل هر جا که اثر سماع شنود با حرکات
 موزون و ناموزون در نظر آید یا خوراج سخن اصوات و نعمات سرانجامین فاعل و منفعل و فعل و انشاء
 خود را دادند و بعد عنصری خویش یکی از جمله خلفاء خود شناسد که ذک الکمال الکلیه نسبت الالهی
 طریق اول که فکر با فکر است طریق ثانی که عین ملاحظه معانی است و طریق سیم که نما با صدا هر چه

در وقت داشتند باشد بصیر این اسم ذاتی است و از جمله اسما مشرکه می دارند و در لغت معنی او
 بیننده و قیل صفتی است بحق بجان که بدان تکلف میگرد و بصیرات المعانی دارد اهل دل در ویت اختیار
 دیده را بیدار در پس و چهار از روی اختیار الف خواهد دیده را بیدار گفته یعنی صفا که بدیده آثار
 با دست بی خانه او شود بصی در پس و چهار یعنی میان لام و روی در آمد البصیر تحریر یافته
 الاشاره هر چیز که صفت بینائی دارد و یا مری کرد و در تمام مدارج الهی و مدارک کیانی اثر بینائی
 و نوریه اوست و کسی را که بینائی گنت که بصیر بصیر بی لقا و کرد و در نظر او هیچ شیء بغیر معنی اشد نور است
 و لارضی مثل نور مشکو فیها صلیح رواند است چو بصیر در بصیر نزدیک گردد بصیر ادراک او
 آری که در المصطلح هر چه جز و روشنائی و آفتاب و ماهتاب و پنج خضرونا سیاره سبع و سیاره آسمان
 و بعضی اوقات مقصد و سیاهی **مصراع** سید جز فائض نور بصیرت است و برقع و مقنع و علم
 کشتی و بینائی و آب و آئینه و مانند اینها و مظهر اتم انسان کامل حامل جمیع اسرار الهی و کیانی که جانین
 یعنی ران و مری نور حق را یافته باشد **مرآت اوست** جمودرات کائنات با عاشقان
 قوم و اجداد علی **مصلوة الوطائف** عابد اگر میان سنت و فریضه فخر صد و یکبار گوید مخصوص نظر حق است
 حق کرد و ترا بعد از لازم است که خود را از نظر اشیا غیر مجوزه چون منیبات شرعی و اهل بدعی و امار و
 نسوان نامحرم نگاهدارد و کرمی خانیته الایمن و ماتخی بصور انصب الیمن خود کند و قول حق تعالی را
 علی المؤمنین یغضوبن عنهم و قل المؤمنات یغضبن من ابصارهن یکوشن علی و جان بشنود و حضرت
 فتح رسولی گوید که من پیش کس از اهل الله رسیدم هر یک عهد افراق صحبت مرا وصیتی کرد که من اخذ نم
 الله فی سیر من ابتلاه الله بنوا، الحدیثان و الاثنان **واضح** مضاب... ع... زکوة... ع...
 ع... ع... ع... دور دور... نام ۹۹ بار بزدل... ع... ختم... ۳۰۰ طریق و عود از آسمان
 ع... ع... ع... همیشه نظر بر نور حق دارد و درایت شیئا الا درایت الله فیه لیه بصیرة او شده
شدر باغی هر چه در باغی است هم سبوتر او نام و هم باو ترا هم آتش و سوز ترا و هم
 ساک... ع... ع... ع... ترا محض را هر دو حالت متساویست کای ساکت بقتضا

رحمة الله عليه ميفرمايد اگر تمثيل نمودی همه روتندگان کاوش شدند باشد که روتندگان را بغير دين چاره
 نيست و رويت بغير تمثيل ناممكن **المطاطا** هر جنس جنسی و ماور و پدرو است و شفق و عالم مدقق و
 عارف و انا و شوکاد و اولیا است و رتبه و اولیا تحت قبایلی لایعرف هم خبری و عناصر و نجوم و شیرین و ضیا
 و ظلمت و فنا و بقا و دل و روح و مانند اینها و منظر اتم انسان کامل حامل اسرار الهی و جامع خزان
 کیانی که باین بحیث متصف و جمال **خالی الوطائف** عابد اگر برای کشادن نجات و خیر و صحت
 امراض و نکایته همت بعد تحیت و خصوصاً بار موابضت نماید بهتر است اما عمل پیران اخوانیه
 قدس سرهم امنیت از برای هر چه دینی و دنیاوی در جانی خالی بشرائط و عود شازده هزار
 و شش صد و چهل و یکبار این بخواند بعد قسم اسم مذکور صد مرتبه و نه بار بخواند برادر رسد ایضا عمل
 حضرت پیران اخوانیه قدس سرهم روز سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه صایم باشد و بشرائط
 مرغی دارد خصوصاً در باب اکل حلال و در هر شب شیرینی برای ارواح حقداران بفقرا صدقه و
 و شب چهارشنبه بعد نیم شب غسل کند و یک دو گانه بسلسله اخوانیه بگذارد و خصوصاً قطب ربانی شیخ
 عبدالقادر کیلانی و حضرت اقدس مولانا قطب الدین محمد و حضرت مقدس مولانا علاء الدین و
 با ارواح هر یک فاتحه بخواند بدین طریق فاتحه فاتحه دو بار و ا خلاص ده بار پس بحضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم ختم عبده اسم مذکور را پنجاه بار و پانصد مرتبه و چهل و هفت بار بخواند بعد قسم
 مذکور چهل و سه بار بخواند و همین عمل در شب پنجشنبه و جمعه بکند بعد از فراغ بقدر وسع خود شیرینی
 قسمت کند البته برادر رسد اگر مقدر گشته باشد که حاجت رود و بدین عمل موافق خواهد شد
 و عمل پیران بخاریه قدس سرهم نیست که روز سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه روزه دارد
 و با شرائط و عود خصوصاً در اکل حلال و اگر فتوح خورده بهتر بود درین شبها شیرینی با ارواح
 حق قدان صلحاء دهد و اگر یک تمبول منضم کند بهتر باشد و شب چهارشنبه بعد نیم شب غسل کند
 و یک دو گانه بسلسله حضرت مخدوم جهانیان و قطب عالم و شاه عالم بگذارد و در هر کتبی بخواند
 فاتحه آیته الکرسی و امن الریسول تا مصداق خلاص مکان بار بخواند و برای برآمدن حاجت

باین نام خواندن
 در روز سه شنبه
 و چهارشنبه
 و پنجشنبه
 و جمعه
 صایم باشد
 و بشرائط
 مرغی دارد
 خصوصاً در
 باب اکل
 حلال و در
 هر شب
 شیرینی
 برای ارواح
 حقداران
 بفقرا صدقه
 و

شغل شجر التوحید یعنی از مشاهدات شهودی و مکاشفات وجودی
 که از هر پرده سنگین بر مرید و از فیض مرشد بسند شد دارد که در آنست که در آثار
 شغل ادالی بهیوت خود که شهود خود است و منافی قناء الغنا است اشتغال نموده شود
 و در آن مشغول عالی مستولی شود و وجدانی رود نماید که خود را مثل درخت که پای او کثرت
 انشئی و سر او مافوق الغایت الی مالاتها میت باشد میندو همه اشیا و موجود را
 و ایمان مخلوق را او راق آن درخت و اندو در مزورقی مطالعه جمال خود کند
 جلس عارف که در آئیند ورق عکس این ساکب افتاده است و بدیده کران
 آن صورت باشد و جلس زاهد که بتوکل و تقویض مشغول باشد جای عابد که کثرت عبادت
 و غیر نامشغول است و در بعضی اوراق اصل صورت عکس ظاهریت پس منهدت بر این حال باشد باز
 بشور خود بهیوت خویش رجوع نماید که وحدت صرف است و این کبه اشیا و گاهی بر تبه پیشین
 باشد و گاهی بر تبه ایمان ثابت با ناز پی نشان نشانی لطیف که گاه گاهی خود را تمام عالم قیط
 بنار و عالم افلاک را و انجم را و عناصر را مرکز داند و گاهی بر عکس تمام اشیا گوید که بر حسب
 مانند پوست باهی است که با اشیا مختلفه و الوان متعارضه با کلب پیوسته شده حد غیر ممکن گشته
صورت شجر التوحید نیست



شاهد

این شاخه اصل را نسبت حق تصور کند

شایسته آنکه در آن روزها که خداوند تعالی در آن روزها سعادتی فادیه بر او روز و الین بیرون می آید
 سبب عزت و اولاد و اولاد و من خلقنا الله سیدان بحق و به یقین و اولاد این آیت ربانی معلوم شد
 که بعد از پیغمبر علی سلام الله علیه است یا است یا باشد که راه بحق نماید یا راه سوی حق نماید
 بین در راه نمودن بحق نماید که خود از خود دور باشد و با عدل میکند هم نفس خود
 هم بر هیچ رعایا عالم و قد بده از ساله با نیت است مبارک رمضان عند الظهر فی یوم الاثنین من
 یفضل الله من عفو تحت العفو فاعت غنا بجزوک و لطفک و چنانکه حق سبحانه در ماه مبارک
 مذکور در هر شب چند ترا و الله تعالی کفایه من رمضان از آتش و زخ از او کند همچنین بجز
 خاتم الانبیاء و شیخ این ضعیف تمام کند این مطالب که کنندگان و زمام ایشان و حجب ایشان
 سوخته گرداند و چنانکه عند الظهر بود همچنین این سال را در نظر جمیع اهل طب و امداد و خدای
 وصل و ولایت بجز متبج انبیاء و عظام او و اصحاب کرام و مشایخ اولی الامر با هم ظاهر و روشن گردان
 بنه و کمال فضل

در آینه گرچه خود نمائی باشد	پوسته ز خویشین جدائی باشد
خود را بمثال غرودین عجب است	این بواجبی کار خدائی باشد
نقد تم و قد الحمد اللهم بالصواب و الصلوة علی من اوتی الحکمة و فضل الحسنة	
۸۰۰	۸۰۰

در علم جلالی می شمارند و نعمت معنی او بر اینست که در شکر ای ارتفع عن الارضی و در صلاح و کمال
 جزا و جزیل بر عمل قابل میدیدد و خباز بر ادبی هم اطلاق کرده می شود و آنه کان عبد الشکر المعنی
 آنکه کسی که بزبان شکر گوید یعنی تشاهل یا ضعی یا شد و الجواب عا دل در اشاکر گویند و گاهی
 شکر معنی حمد هم اطلاق می توان کرد و گاهی بمقابل حمد اطلاق کرده میشود زیرا که حمد باعتبار
 مورد و تخاص است و باعتبار متعلق عام شکر باعتبار مورد عام است و باعتبار متعلق خاص گاهی
 بمقابل کفر هم گفته شود و بیش شکر هم لازم و کم و بیش کفر هم این معنای شدید است و از طریق شکر
 بسیار دور و این شکر را هم رود تا چار و دور و این شکر را هم رود گفته و استعاطی کرده
 و شکر شده تا چار و دور یعنی و آن که چار است از معنای و در شده اشکور ظهور یافته الاشارة
 هر جا که ظهور و اظهار که مقتضای کمال اسامی است یا بی اثر این اسم است که در طول اسامی اگر چه
 با عینه جمله اسما و ملحوظ است اما ملاحظه بعضی است ان تکرر و فان الله غنی عنکم و لا یرضی بعباده
 الکفر و ان شکر و ایرضه لکم موبد قول سابق است و خطاب با عیان تواند بود و با سگ
 هر شان و صفت که مستحق می دارد و در خود همه معلوم محقق دارد و در ضمن مقیدات
 محتاج بخوبیش و از دیدن آن غنا و مطلق دارد و المصطفا هر کسی و غنی شاکر و فقیر صابر
 و عابد غیر مرئی و عالم با شنای و زبان و دل و جمیع جوارح و جمیع حشرات ارضی و عناصر
 و در اندیشه و تجرد و بود و غیر ذلک و مظهر اتم انسان کامل که بحق ظاهر و از همه غنی
 الوطی است تا بدید هر که را تنگی معیشت با تار یکی چشم و دل پیدا آید چهل و یکبار
 این نام بر آب بخواند و بخورد و بر چشم مالده شفا یابد نه ایندر لازم که در حالت فقر و
 غنا شاکر باشد و اگر بی طمع و بی توقع فتوح پیدا شود و قبول کند و در محل شایسته حرف
 کنندی آرنده که شخصی به بزرگی ملاقات کرد از وی پرسید که در ولایت شما اهل زهد چون
 چون زندگانی کنند گفت یا بند شکر کنند چون نمی یا بند صبرش دارند گفتش در
 ولایت بخارا ساکن نیز همچنین کنند بلکه زهد آن باشد که چون یا بند شاکر کنند

و چون نمی بایند شکر کنند و بوشرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و نیز می آرند که وقتی بر یک
 او هم رحمت الله علیه را خاقه در خاقه افتاد و شکرانه چهارصد رکعت نماز گذاردی و اعی
 نقاب ۴۰۰۰ زکوة ۴۰۰۰ عشر ۵۲۶ فغل ۴۰۰ دور دور ۹۹ نام ۹۹ از کبان ۳۰۰
 ختم ۳۰۰ طریق دعوت از اسما و مقدمه معلوم کند عاشق همیشه در حالت وصال
 و فراق شاکر حق باشد و اختیار و اذیت از میان دور کند و خود را ذره دار در نقاب آفتاب
 حقیقی برگشته و ستر داند ایست یک شخصی دو صد هزار خانه و یک مرغ دو صد هزار
 لانه و یک صهره و دو صد هزار ذره و یک تخم و دو صد هزار دانه متخلق در هر دو حالت
 یعنی فاعل و آل است گاهی خود را اسباب شکر حق دانسته بر اجر قلیل جزا در جیل بخشگاری
 حق را واسطه شکر خود و جمیع موجود است دیده و ظالمت شکر و لوازم صاندار می پیشه خود
 دارد و مومن را از مرتبه الوهیت تا مرکز خاک هر جا که اثر شکر بنید همین شکر و شاکر و نعمت
 خود را انکار و محقق از مرتبه تعیین اول تا مرکز اسفل هر جا که منفی ظهور استفاضه
 شهو و بنید منفی و اضافه و مفاض علیه عین خود را داند و حسب عنفری خویش را غلبند
 کامل خود انکار و کند انکس العالم انکس الاشغال طریق اول که ذکر با فکر است و طریق دوم
 که ملاحظه مفهوم است و طریق سیم که صدا باندا، موهوم است معنی داشته مشمول باشد المعنی
 این اسم سلی است و معنی او اگر کمال راجع است و در لغت معنی او بلند مرتبه و آن بلند مرتبه خواه
 مکان باشد فاولک هم الدرجات العلی و در جای دیگر میفرماید و در غناه مکانا علیا خواه مکان
 باشد و اتم الاعلیان از ان خبر است و مجاز این اسم بر مکان علی هم اطلاق کرده میشود و قبل بلند
 مرتبه پیشینی که هر مرتبه که بلند تر تصور کنی بحیثیت بلندی آن مرتبه از ان کتر و پست تر یعنی و علی که
 حرف جار است بخط این اسم مجاز است دارد و معنی او نیز استعلا است و علا که لفظ ماضی است
 آن هم گاهی بخط این اسم مکتوب گردد المعنی ای خوش انکوز او این ره گرفت و گشت
 یک رد او من ره بر گرفت و گشت یک و گفته یعنی الف و اول و لفظ ره بر تحلیل کرده

و گفته دامن در که لازم است باعتبار سیل برگرفت که علی باشد العمل شود الا نشانه هر چند مرتبه
 که در حقایق الهی باور کیانی ظهور نماند و اثر ظهور این اسم است و در علوم کانی که اکثر ک حقایق
 الهی و کونی معلوم همه قوم است اما اگر بوجوب راجع است و اکثر کانی که در علوم کانی است و در حقا
 باقی است و لیکن چون چندین آیات قرآنی و احادیث نبوی بیان است نهادی تمام دارند
 انکار او موجب خفا ایمان کرد و یکی از آن است که انما کفتم در دم الرحمن علی العرش استوی و استوی
 اینها تو با فتم و جهانش و چهارم هم استوی الهی است و چهارم بجزئی و بدلای در آفاق مکانی و استوای علی
 عرش الهی لاسخی من عبدا و الله لشیان فی الاسلام ثم بعد ما بنا حسه ششم تا بیس من
 ذکر فی ستم لایسعی ارضی و لاسهای و لیکن بسعی قلب عبدالمن ششم حضرت علم تعالی و استغفار
 علم تسنی الحدیث و پوشیده نیست که طالبان مرتبه عالی در جهان دو قسم اند یکی طالب علوم کانی
 همیشه او در جمیع اوقات و بلا یفطاطات و اجتناب نوای و ایقان او امر آخال او
 معلوم ظاهری و امید بخت و خوف از دوزخ شک بیان او بوده باشد دوم مطالب علوم کانی
 که قصد قلبی او همیشه بذات و صفات حق سبحانه متعلق باشد و علم حقایق و آنچه بیان خالصی ذکر
 و ذکر توجه عدم حاصل شود و مایسته ایمان ایشان باشد و مقصد و غایت علوم کانی هم دو نوع
 است یکی آنکه بواسطه اطلاع او بر حقایق الهی و بر حقایق کیانی جمیع ایمان ثابته مکشوف وقت
 او گردد و اینها او مطلع بر عین ثابته خود آید و عین ثابته خود آید او محیط بر همه ایمان باشد
 اجمالا اگر فرد است و تفصیل اگر قطب است دوم آنکه چون علم عین ثابته خود و ایمان خود آشنا
 حاصل کند و عدم محجوبیت ایشان در دل ممکن شود گاه گاهی او را بطریق تصور سیر انجا
 واقع شود و با سگی ایمان بخصیص عین ناگردد نزول و ناشاکه بود و بجعل عاجل
 محمول و چون جعل بود و افاضه نور وجود و توصیف عدم بیان نه باشد معقول لفظ
 مرتبه الوهیت از تعیین اول تا مرکز سفلی علوم اضافی ملحوظ است تفصیل تبیین چه حاجت
 که ترا معلوم است و منظر اتم انسان کامل که بر دو علم متعلق و متحقق شده باشد و اتم الامور

در کتب مفسرین و سبب آن بر بی الای که از مصلی در حین وجود و توجع یا بی کمال علو و جلال علانین حق
 بصورت سجد و ظهور یا بد معنی آن تو است که عظمت و علو است در صورت سجد که نهایت تواضع
 است خود را تنزیه از تشبیه و خلول منزلت میکند و میگوید بجان ربی الای الوظایف
 عابد گلرین کسم پیوسته بخواند یا بخورد و اگر خورد است بزرگ شود اگر بنویسد بنویسد
 و اگر فریب باشد بشهر خود به سلامت بنقصود برسد نماهد بر لازم است که اسباب عزت
 حرکات قلب و قالب او باشد و آلات سفلی دولت را همات خود دانند اسع
 نقاب... ۴۰۰ زکوة... ۴۰۰ عشره افضل... ۳۰۰ دور دور ۹۹ نام ۹۹ بار بزدن ۳۰۰
 دعوت از اسمای مقدمه معلوم کند عاشق همیشه آن خواهد که خودی خود را اسفل دانسته
 معلومیت خویش که حقیقت انسانیت متصف و متخلق کرد و فاختلقوا باخلاق الله بود
 ثابت شود در حالتی که باشد و کی جلد تو باشم باشم هم ساجد و مسجود و عالم عالم
 باشد که من غم زده را گوی هم ای سوخته عشق تو کامم کامم در هر دو خانه یعنی فاعل دولت تجلی
 حق را حرکات علیه خویش و جمله عالم داند و خود را جمله جبار بحق علی شایه با خدمت انیسب و جمله
 از مرتبه الوهیت نامرکز خاک هر جا که علیت و علو و نماید آثار علو خویش انکار و محقق از مرتبه تعیین
 اول امر که اسفل هر جا که آثار علو و سفلی بنی تعیین و عین تعیین بر سر خود در باید و حسب عنصری
 خویش خلیفه کامل خود انکار و کذا لک العوالم الحکیمة روحا و مثالا و شهادة الاشغال طرق
 اول که ذکر با جگر است و طریق ثانی که مفهیم و معانی است و طریق سیم که عهد با بند او بود هم است
 ملحوظ وقت خود داشته باشد الله الموفق و العین و لکن این هم تنزیه است و در اسما و جلالی می
 و در لغت معنی او بزرگ و قلیل بزرگی او از او و حال نهانی نیست یا با اعتبار آنکه او واجب بذات است
 و از شرف و اکمل از جمیع موجودات یا با اعتبار آنکه بعید است از مشاهده حواس و ادراک عقول و نفوس
 بر گناه هم اطلاق کرده میشود و اندکان جو با کثیر او برابر هم گفته شود و ظمیر که مقابله صغیر است هم
 اطلاق کرده میشود و از جهت ۴ و الحاد و هم حاد از آنکه لطیف نیکو نیست تا و آن است

حضرت طایب میفرماید که فی سبب این نام که در این کتاب است
 دل کل از غیر برده است و در بیان در گفته و نظر بر هر تحلیل که در این راه از راه رفته اند
 دل کل گفته و نظر کل گفته است که شده از غیر برده است و گفته در هر غیر از آنکه الکر تقصیر با نیست
 الا اشاره یعنی هر جا که در مرتب الی یا کونی شده از آثار بزرگی میوه و مشهوره و در اکثر کلمات است
 و تفصیل که در این کتاب گفته شود یا در صلوة آوردت شود یا عند استعجاب و الحزن نرود آید چه بر
 است که از آنجا حاصل عقول جهان بیرون است یا رب مفید این قابل بر دیگر از رب مفید قابل برگشت
 رب با عی اکر که تو فضل نبی هر که گیره چون بجز خود است در نظرت هم تو خیر و باید که بود تو بر
 تو با فضل بود رب تو رب غیر و در افغان که نداد امان و سلام است بجز این الفاظ مفید و در
 او نام سریت بزرگ از غیر نزل وجود هیچ تدارک شهود و سفر نیست عروج که از دارک شهود خارج
 وجود یعنی الله اکبر الله اکبر که میگویی که او بزرگتر است بزرگ تر با اعتبار لائقین و محمول لغت چه
 بیچس از نبی دلی با بطریق کشف و شهود و منقول و محمول اند پرستند و نه پوند بار و دوم افند
 الله اکبر میگویی در فنی وصف سلی که الفاظ سابقه مشربان بودند میکند باز چون اشهد ان لا اله الا الله
 گوید فنی تعظیم میکند که کلام سابق هو اسم تعظیم بود و باز چون تکرار کند فنی تشبیه میکند که عقل همیشه
 به تنزیه و تشبیه مقید است باز خون اشهدان محمد رسول الله گوید میگوید که بعد ثبوت مرتبه الوهیت
 او را تفصیل است علمی و حیاتی یعنی یعنی که محمد رسول خداست یعنی تفصیل عالم غیب که نام او
 عالم شهادت است باسم محمد و باسم رسول که عبارت از انسان کامل است صلی الله علیه و سلم
 در عرف این طایفه متعارف میشود باز چون تکرار کند تشبیه میکند که این محمد صلی الله علیه و سلم که
 پس عبد الله است و هر نبوت بر پشت او ختم مغایرت است همان رسول خداست که ظهور خود بر
 موقوف کرده که لولا که می خلقت الا ظاک گفته و اما احمد با اسم بر نبی شاه است پس
 و شاه عربی قبل از باب نجات که کاینه ذات آمد و مرات کلمات و چون می علی الصلوة
 گوید بزرگ کند که ظهور و مشهوره و ترا معلوم شد تو برین نماز که در هر علی الصلوة و در هر

در هر علی الصلوة و در هر
 در هر علی الصلوة و در هر
 در هر علی الصلوة و در هر

دوم ایشان است و الله عز و جل در رساله المومنین در اثبات داعی نصاب ... ذکر کرده
 ... هم عشره ... قفل ... دور ... نام ... بار ... ختم ... طریق دعوت
 از اسما مقدمه معلوم کند عاشق همیشه در کبریا حق مستغرق و سستملک باشد و هر
 و شیرین که حسب اطلوار ظهور انوار او شناسد و در هیچ جا خود را رسته و بسته ناید
 در داعی ای جلوه گری لب شکرانی بی بی بی بی ای شور جهان در تونبان بی بی بی بی
 ای فتنه عالم شده هر دم کو کو که خود بسته و مان رسته از ان بی بی بی بی مخلوق گاسه
 اسباب کبریا در خود بخود ظاهر بیند گاهی بزرگی خود و اشتیاق محبت حق مشاهده کند موحد
 از مرتبه ابوبیت تا مرکز اسفل هر جا که اثر بزرگی پیدا شود و در خود را با محقق از مرتبه تعیین
 اول تا مرکز اسفل هر جا که اثر و تاثیر بزرگی شناسد فیض و مفيض و مفاض طیه خود را بشناسد
 و حد عنصری خویش غلیفه کامل خود انکار و کند الگ احوال الکلیه رو نما و مثالا و غیبا و شهادت
 جامع الاستعمال طریق اول که ذکر با فکر است و طریق ثانی که ملاحظه معانی است و طریق سوم
 که صداه باند او موهوم است مرعی دارد و الحقیقه این اسم ثبوتی است و در زمره اسما
 مشترکی می شمارند و در لغت معنی او نگامیان و لفظ حافظ که در قرآن مجید دارد است هم مثل
 این معنی است و در حدیث صحیح اسم حافظ کم وقوع یافته است و در بعضی ادویه مثل حافظ یا
 حقیق در و یافته المعجا است سیر ایل دل از حدیرون و نسپر و یک لحظه راهی
 در و رون و نسپر و یک لحظه گفته و از یک که در و یک لحظه است الف خواسته و عرض
 قابل اینجا امر است بلغظ یک با سقاطی لحظه و افظ نسپر و وسیند اسقاط شده الحظ
 شده و در و رون گفته و فی در میان حی و طی نهاده الحقیق شده الا شاره
 و هر حفظ و نگهبانی که در جمیع فروع و اصول ظاهر است همه اثره ظهور حقیق مطلق است و عقیده
 سنت و جماعت است که بنی معصوم باشد و ولی محفوظ انا حفظ شرط لانی غیر مشک نیست از
 حضرت جنید سوال کردند که از عارف زنا واقع شود هیچ جواب ندهد و چون باز پرسیدند گفت

اگر که در آن نظر گذارد و منظر مراتب کی بود اجابت بر او سبب ترقی خویش گردد و در این
 ای روزه گمان که صاحب تحقیق و دانند صفت صدق یعنی صدیق و برتر از خود و کسی را
 که منظر مراتب نکنند یعنی متکلمین کماهی خود را این وجود مرتبه الوهیت دانستند بجز کسانی خود
 و شیای تمام عالم کند و گاهی خود را حفظ دانسته بخود و هیچ کوان او را نشاید کند همه حد از
 مرتبه الوهیت تا مرکز خاک هر جا که حفظ بیند خود را و دانند تحقیق از مرتبه تعیین اول تا مرکز اسفل
 هر جا که حفظ بیند یا حفظ دانند یا محفوظ نشود بی ملاحظه غیر و غیرت فیض او همین است و شفیق
 حق را شناسد حق یا خود را بلکه حفظ مراتب است که حق را دانند نه خود را این بعد از سخن بکفایت
 مراتب و قوه یا بایس نشاید کسی را که کلام همید را مخالف کلام سابق دانند الا شوقی و طریق اولی
 که ذکر یادگر است و طریق ثانی که بلاخط مدانی است طریق سیم که کشش او معلوم است هر چه در وقت
 خود داشته باشد الحقیقت ظاهر این اسم ثبوتی می نماید در اصل اسمی بی ثبوت شود
 و در وقت معنی او قوت و منزه و آن قوت حلال باشد یا حرام بخلاف معتزله که ایشان حرام را از قوا
 یعنی گویند و در بعضی شریعت تحقیق این اسم در باب جمالی و جمالی یا بلی و ثبوتی یافته شده و شارح بی
 این را آورده است و معنی او گفته که پیدا کنند و قوتها و جسمانی و ثبوتها و رو حانیه و قبل الشاهد
 و المطلق بلینا و جهاز ابرطینح و دنی انعم و صفت هم میتوان گفت المصحا چشم بر اوج
 شرف در کار خویش و تابان و اصل کت مقدار خویش و تابان و ان اشاره است تا معنی
 تا به ما و اصل شرف الوهیت شود که مقدار خویش فقط دارا اشارت به غایت است شده و نظر نسبت
 معنی الحقیقت شده الا اشاره که مرغوب و سبب توت که در تحت آسمان تصور الطم بنید
 ظاهر کرده و یا بملکات ظمیه حاصل آید اثر این اسم است و هر که سنگی که بدان لذت روحانی بگر
 بجمع قرآنی حاصل شود یا بگیری براید فکر تا غنتم حلالا طیب حکم الله طیب الا یقبل الا طیب
 در کار و او و کمالات این صفت مشتق است و همچنین صفت و در بدر و خانه بخانه
 باشد که در بنیم رخ یلی به بهانه المظالم از علایات معقول و نقوش و از سفلیات

بنظایر حق برساند هر چند از مرتبه اول است تا مرتبه نهم هر جا که اثر قوت و آلات قوت نیز خود را
 در آن مشاهده محقق از مرتبه تعیین اول تا مرتبه نهم هر جا که اثر قوت و تاثیر قوت نیز با سبب
 اقوات مشاهده فیض و منفیض و تقیض و خود را مشاهده کند که لک العوالم بحکمت الاشغال
 طریق اول که ذکر با فکر است و طریق ثانی که ملاحظه معانی است و طریق سیم که کشش و معلوم است
 لحوظ قدرت او باشد الحسیب این اسم ثبوتی است و ظاهر خیالی نماید که از اسما و جالی باشد
 و در بعضی شرح به تفصیل او معترض نشده است ۲ در معرفت معنی او پسندیده دریا بود و قالی لیا
 حسینا الله و الوکیل و قیل حساب کنند روز جزا استوف حسابا لیسرا اگر چه داده در باب مفاعله
 وقوع یافته است و محبات برابر شرف هم اطلاق کرده میشود که فلان کس بحسب و نصیب است
 و بر صاحب اندازه هم اطلاق می شود و یعرپ علی حسب العوالم و یعطی بحسب الاستعداد
 المعنی است مطلوب از دل جهان رو نهان جهان بحسب دل بخود اندر جهان از
 دل جهان رو نهان گفته از دل عالم از جهان روح نهان است از یال رو نهان اسقاطی کرده
 و از روح رو نهان روی روی او و اسقاط شده است تا ماند بر اسبب دل بخود آمد یعنی دل سبب
 از روی موقوفه اراده کرده بخود شود بی شود یا با ندر اسبب ترتیب یا به الاشاره حسبت
 و بسندگی و محاسبه کز بدگی که در جمیع کائنات موجود است هر است از کمال عزت و جمال بسندگی
 او است ایس الله کاف عبده و من یتوکل علی الله فم یسببه و ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل
 شی قدر او توکل که عبارت از اعتماد بر حق است و اصل اسم قوی و متین است چون و دل
 بنده ظاهر شود دل بنده بقناعت و طمینان که امید است بهین تکلیف بحسب کافی است بطلبت
 چون روی و لقریب تو آهنگ جلوه کرده شد علاوه گاه روی تو مجموع کائنات لم ظاهر
 هر نخست و قناعت و هر شی مقدار ضروری و لایزال و هر علم و هر شد و غیره مظهر اسم النان
 کامل که عامل جمیع اسرار الهی و کونی است **انوط اللحن** عابد را اگر خوف و زودی یا هراس
 بد یا چشم زخم یا عددی یا حاسدی باشد هر صبح ۷ شام مغفرت روز سهتا و مغفرت کت

کسی که سبب کویید بیوز بهشت رود نام شده باشد که حالش تمام رسد باید که از روز
 پیشتر آغاز کند در این روز که جمیع اینکلیج خویش بدی و بدی متوجه کنی باشد از کجا
 متن خالی نباشد و این کتاب ... ۳۰۰ ... ۳۰۰ ... ۳۰۰ ... ۳۰۰ ... ۳۰۰ ... ۳۰۰ ... ۳۰۰ ... ۳۰۰ ...
 ۹۹ تا ۱۰۰ ... ۳۰۰ ... ۳۰۰ ... ۳۰۰ ... ۳۰۰ ... ۳۰۰ ... ۳۰۰ ... ۳۰۰ ... ۳۰۰ ...
 و این و خطرات و مسائل شمار و در حساب این در گذر شده باشد شخصی پیش عارفی رسید گفت
 ای خوابه شاری دارم او هر چند که بی شمر و بی پرسید که چند شد عارفی گفت یک صاحب
 است الارواح میگردد به حساب ایچد الف یکی است به دو در حساب عشق الف است بی تو
 در باغی ای خوابه حسدات از حساب است حساب به در عشق بود در حساب است از حساب به
 دل گفت مرا علم لدنی همین است به غنم نشود و یا تو در لوح حساب متخلق گامی نمود این حق
 دانسته آلات کسندگی و مایه خورا دادند گامی حق را بعین خویش بنداشته در حرکات
 قلبیه خلق تصرف باشد موجود از مرتبه البیت تا مرکز خاک هر جا که اثر توکل و قناعت مایه رسید
 شناسد عین خود را تصور کند محقق از تعین اول تا مرکز اسفل هر قناعت و قناعت است
 و فیض قناعت حق را دادند و همه عسری خود خلیفه کامل حق تصور کند که ذاک العوالم الکلیته
 الاشغال طریق ابدل که ذکر با فکر است و طریق ثانی که ملاطفت معانی است طریق سوم
 که خدا باندا است موهوم لمخوطه وقت خود دارد و الحلیل این بسم تزیینی است و در نده
 اسما و جلای شمرده اند بلکه جمیع اسما جلای ازین هم تاملی مند ماند و در غت معنی او بلند
 قدر و موهوم کج کالات و مبار ابراهیل برت و چشم و چشم هم الملاق کرده می شوه الی
 دل جلای کبر باید آخروی پار به زن ان جلای ظاهر شود بی نظار و جلای الحی شود که باید آخر
 روی بار گفته که گوشت آخرا روی بار شود و او تبدیل باید به بالی شود و زن ان جلای
 ظاهر شود و ظاهر جلای که جسم است است شود یعنی از دو لام حالی شود و بخیل تعین باید الماشغ
 هر جا که اثر هر جلایون و فنا با هر که دو و عمره بخیل این است است جلای جلای را لب معانی

این کتاب از کتاب
 کیمیای سعادت است
 در بیان اسرار
 و معانی
 و در بیان
 اسرار
 و معانی
 و در بیان
 اسرار
 و معانی

میدان که یکی از بزرگات حدیث است که سائل را حدیث است و این هر دو یعنی جلالی و عالی این بوده
 در حدیث است که در جلال از جمله است در حدیث جلیل عشق است و در حدیث خفیه است و دست نه
 کردی همین همین با گفته اند دوم بجز در قهاری که صورت از و سلسله از خود هم می بران جلیان
 و کفر ظاهر شود در روز استخیر و حال صورت و کار و غفلت و کذب و عناد و سحر و سحر و سحر و سحر
 رفتار و خزان قهرمان اسم بزرگوار که در عین تجدد و اشغال بر هیچ اشیا از ملک و ملکوت ظاهر
 دستوری شود و هر را در کتب عدم کشد و گاه گویای بدینی هم اطلاق می کنند که ساکن را تجلی حال
 بقی است و شیت در مرتبه شایده و تجلی جلالی معنی و موصل بر مرتبه معانی که المشایده روایت اند
 تعویبات لطیف و لغایت رویت اند بلا حجاب و همچنین در کان در لوح را لبه مرتبه نهاده اند
 یکی صفی و دوم کبری سیدم اکبری صفی است که بر بسط طبیعت از حقیقت محوم مانده حجاب
 بعد از میان برگشتند کلا انهم من بریم یومینه لحوه بن و معنی جنم هم بعد است عدم کبری که عبارت از درگاه
 هم که بیفت الی اب اطلاق است لها سبوة الی اب کل باب منم جز و مستخدم میوم اکبر کار با اول
 عشاق است که بفرمین اندر اهل شوقین نار جنم و محبت پیغمبر مثال و عذاب بوصول و عذاب و عشق
 او بر و رحمت مدید جتفا آیت که میفرمین نبی و من عصیان فاکل غفور الرحیم و تبدد تشدید و ایم
 عذاب که آیت که میفرمین کما نضحت طوبیوم بدن هم جلوه و غیر ایند و قوله اب در استغاثات حضرت
 شیخ علی الدین عربی و حضرت مولی عبدالرحمن حاجی و در تغیر انوار الاسرار با حسن طوق مبین است
 از اینجای باید غزوه حاصل نیست ایستاست چون نوزخ تو گشت پیدا و ذرات و ده بن
 شد هویدا و هر رخ تو چو سایه انداخت هزاران سایه پدید گشت اشیا المظالم هر چند
 قدر بلند قیمت و صاحب چشم و هر چنگ و منفی و هر شی که بدان خفای بستری حال از بند
 و جز ذلک و نظر اتم ان کامل که حاصل صبیح هر روز و تجلیات الهی و کونی الوطایف
 عابد اگر مشک و زعفران بویسد و با خود دارد و یا بخورد میان خلق بزرگ و موثر گردد و نه اهد را
 لازم است که شیره آنکار و فناد مواد نفس و خفا و طبیعت همیشه جان و دل او باشد

